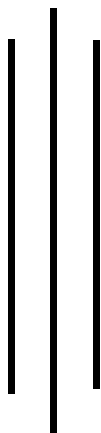


# تفسير آيت خاتم النبيين



از

افاضات

حضرت مرزا بشير الدين محمود احمد

امام جماعت احمديه الثانى

بسم الله الرحمن الرحيم

# تفسیر آیت خاتم النبیین

حضرت امام جماعت احمدیہ خلیفۃ المسیح دوم امیر  
امان اللہ فرمانروائے افغانستان را خطاب کردہ نوشت۔

(یک) ”اعتراض بر جماعت ما این میکنند کہ ما مردم بعد از  
رسول کریم صلی اللہ علیہ وسلم سلسلہ وحی الہی و نبوت  
را منقطع نمیدانیم۔ این اعتراض نیز نتیجہ قلت تدبیر یا ثمرہ  
عداوت و دشمنی است۔ حقیقت الامر این است کہ ما بر الفاظ  
انحصار نداریم۔ تعبیر مدعا بہ ہر لفظی کہ باشد بودہ باشد۔  
پسند ما ہمان است کہ در آن عزت و عظمتِ خدا تعالیٰ و رسول  
اکرم صلی اللہ علیہ وسلم باشد۔ ما برگز براء لمحہ ہم قائل  
این عقیدہ نمیگردیم کہ چنیں کسے بعد از خاتم النبیین آید کہ  
رسالت آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را بند نمودہ کلمہ  
جدید و قبلہ نو تجویز کند۔ واحداث شریعت جدیدہ نماید۔  
یا حکمے را از احکام شریعت منسوخ گرداند۔ یا مسلمانان را از  
اطاعت آن سرتاج رسل برآورده بر اطاعت خود مائل سازد۔ یا  
خود از جادۂ اتباع آن سرور قدم بیرون نہد۔ یا اورا از جناب  
ایزدی بیواسطہ و بیوسیله و بے ذریعہ رسول کریم صلی اللہ  
علیہ وسلم فیضے حاصل شدہ باشد بالفرض اگر ہمچو  
شخصے در دنیا پیدا شود۔ البتہ دین اسلام منسوخ و باطل

گردد. و وعده هائیکه حق تعالیٰ بامحبوب خود فرموده است. همه دروغ بیفروغ برآید. نعوذ بالله من ذلك. و لیکن ما این امر را نیز گاهی پسند نمی توانیم کرد که وجود ذی جود رحمة للعالمین سیّد المرسلین را آنچنان قرار داده شود که او تمام فیوض الهی را از مردم دریغ داشته ابواب رحمت الهی را بر روئے پس آیندگان مسدود فرموده است. و بجائے اینکه آمدن آن سرور عالم در ترقیات عالمیان ممد و معاون باشد. سدّ راه ترقیات ایشان گشته است. گویا بجائے اینکه بنی نوع انسان را بخدا برساند. از اعلیٰ مقامات وصول الی الله ایشان را محروم ساخته است.

چنانکه خیال اوّل یعنی بعثت پیغمبر تشریعی برباد کننده اسلام است. همچنان این خیال نیز یعنی مبعوث نشدن پیغمبر غیر تشریعی بر ذات رسول اکرم صلعم يك حمله خطرناك است. و ما مردم جماعت احمدیّه نه آنرا قبول توانیم کرد. نه ایس را. زیرا که ما یقین میداریم. براینکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم برائے عالمیان يك رحمت بود بس عظیم. و بریقین ما چه حصر! این امر را هر بیننده بچشمان خود می بیند. آن فخر اولاد آدم بقدوم میمنت لزوم خود اهل عالم را از فیوض سماوی محروم نگردانیده بلکه از بعثت شریفه خود دریائے فیوضات الهیه بیشتر از پیشتر جاری فرموده. اگر قبل از بعثت مبارکه فیض الهی مثل يك رود یا نهر بود. به یمن تشریف آوری او بجهت تشنه کامان معرفت مثل بحر زخار

موجزن گردید است. زیرا که پیش از ظهور آن ذات مقدسه جوهر علم بکمال خود نرسیده بود. و ظاهر است که بغیر علم کامل عرفان کامل دست نمی دهد. در مصحف مجید آن حقایق و معارف بیان شده است که در صحف اولیٰ مذکور نیست. پس اهل ایمان را از کفش برداری آن خلاصه اکوان در ایقان و عرفان ترقیات به پایان حاصل آمده است. و افراد این امت مرحومه به آن مقامات علیا و مدارج قصویٰ می توانند رسید که امم سابقه را به آن راه نبود. و اگر این چنین ایمان نداشته آید. باز برای رسول کریم صلعم کدام فضیلت بر سائر انبیاء تواند بود. لا ریب همچو نبوتی که بغیر اتباع آنحضرت صلی الله علیه وسلم حاصل آید ما منکر آن هستیم. و به همین سبب ما آمد ثانی مسیح ناصری را بعد از پیغمبر خدا انکار می کنیم مگر نبوتی را که از و عزت آنحضرت صلی الله علیه وسلم افزون ثابت شود. نفی نمیتوانیم کرد.

اے بادشاه ذی جاه! حق تعالیٰ ذات ترا مهبط انوار خود نماید. و سینه ترا برای قبول حق وسیع فرماید. همان نبوت سلسله نبی سابق را که نبوت تشریعی باشد. مسدود می نماید. و همان نبوت ناسخ شریعت نبی گذشته تواند بود. که بلا واسطه حاصل آید. اما نبوتی که از فیض اتباع نبی سابق کس را دست دهد. و غرض از آن محض اشاعت دین و اظهار علوشان آن نبی باشد. او هرگز کا سر شانش نبود. بلکه مظهر عزت و عظمت آن باشد. و بقائے این قسم نبوت از قرآن کریم

ثابت است. و عقلِ سلیم نیز دلالت می‌کند. که وجود اینچنین نبوت در امت مرحومه ممکن است. و اگر اینچنین نبوت این امت را حاصل نشود. پس این امت مرحومه را بر امام سابقه بیچ فضیلت و مزیت نماند.

رسول کریم فرموده است که در امت موسیٰ علیه السلام محدثان کثیر بوده اند. اگر قوت قدسیه آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا مقام محدثیت می‌تواند رسانید. دریں صورت ذات بابرکات آن فخر رسل را بر دیگر انبیاء کدام فضیلت و مزیت باشد. و لقب سید ولد آدم و فخر رسل و سید المرسلین بر ذات شریف چگونه صادق می‌آید. لاریب صفت خیر الرسل بودن مقتضی است که در ذات قدسی صفات آنحضرت بعضی آنچنان کمالات موجود باشد که در پیغمبران پیشین موجود و متحقق نبوده. و آن کمال مختص به آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزد ما این است که امتیان پیغمبران گذشته بقوت جذب و کشش انبیائی خود صرف تا بمقام محدثیت می‌رسیدند. اما امتی آنحضرت صلی الله علیه وسلم به فیض اطاعت و اتباع آن سرور عالم بمقام نبوت نیز فائز می‌گردد. و همین کمال قوت قدسیه است که دل یک مومن را از محبت و عشق آنحضرت صلی الله علیه وسلم لبریز و سرشار میسازد اگر دروازه این نبوت بالواسطه نیز بباعث بعثت آنحضرت صلعم مسدود شده است. پس تشریف

آوری آنجناب موجب محرومی قسمت بنی نوع انسان ثابت گردد. و وجود قرآن کریم هم بے سود ثابت شود. زیرا که ازیں عقیده لازم می آید که قبل از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردم نائل درجات اعلیٰ می شدند. و لیکن بعد از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم مردم ازاں مدارج علیا باز داشته شده اند. و نیز يك عاقل مجبور میگردد. بر تسلیم این سخن که کتب سابقه سماویہ در حصول مرتبۀ نبوت ممدومعاون امم خود بوده است. و بذریعۀ عمل پیرا بودن انسان بر تعلیم آن کتب براں نقطۀ کمال میرسید که حق تعالیٰ اورا بجهت رتبۀ نبوت پسند می فرمود. اما بر تعلیم قرآن عمل نموده برآن درجۀ رفیع نتواند رسید. بفرض محال اگر این سخن صحیح است. پس باید که دلہائے پرستارانِ درگاه خداوندی اندرون سینه ہا خون شود. و کمرہمت شان بشکند. زیرا کہ ایشان امید ہا بسته بودند. کہ بہ طفیل بعثت مبارکہ سید ولد آدم برائے ترقیات مدارج روحانیہ ابواب جدیدہ بر روئے ما مفتوح گردد. و بوسیلہ حضرت رحمۃ للعالمین با محبوب خود کہ رب العالمین است. نزدیک تر گردیم. لیکن نعوذ باللہ نتیجہ بر عکس بر آمد کہ آنحضرت صلی الله علیه وسلم تشریف آورده آن دروازہ را کہ تا زمانِ تشریف آوری او مفتوح بود بر روئے طالبان قرب الہی مسدود نمود.

آیا يك مومن برائے يك چشم زدن این خیال غلط را نسبت ذات رؤف و رحیم رسول کریم صلی الله علیه وسلم در

خاطر خود راه تواند داد؟ و آیا يك عاشق فضائل مصطفویه  
برائے يك طرفه العین بر این عقیده سخیفه قائم تواند ماند.  
حاشا و كلا. قسم بذات ذوالجلال كه وجود ذی جود سرور  
عالم يك بحر بود. از فیوضات ربانی و برکات روحانی كه  
وسعتش را هیچ فرد بشر ادراك نتواند كرد. را ابواب رحمت  
الهی و فیوض نامتناهی را بند نساخته بلکه وا كرد است. و  
در میان رتبه پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و مراتب انبیائے  
دیگر فرق است بین. كه پیروان انبیائے پیشین از مقام محدثیت  
فرا تر قدم نتوانستند نهاد. و از برائے نائل شدن رتبه نبوت  
بسوئے تربیت علیحده هم محتاج می بودند. مگر از پیروی  
آنحضرت صلی الله علیه وسلم يك انسان بمقام نبوت هم فائز  
میشود. و مع ذلك از دائره امت بودن آن سرور عالم بیرون هم  
نمی رود. و هر قدر كه درجه او بلند شود. از غلامی آنحضرت  
صلی الله علیه وسلم آزاد نتواند شد. ارتفاع مقامش او را از  
امتی بودن بیرون نیارد. بلکه حسب بلندی و برتری مرتبه  
خود كمتر او زیر بار احسان آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
خم تر میشود. زیرا كه پیغمبر ما بآن نقطه قرب الهی رسیده  
است كه تابآن دیگر كس را هرگز رسائی نیست. و ذات  
شریفش چندان معارج رفعت را طے فرموده است كه دست  
دیگران از آن کوتاه است. و ترقیات آن سرور صلی الله علیه  
وسلم به آن درجه سرعت جاری است. كه واپمة انسان از  
اندازه كردن آن قاصر است و از سبقت آنحضرت صلی الله

علیه وسلم ایس امت مرحومه را نیز بر دیگر امم سبقت فی المدارج دست داده است۔ ایس مقام رفیع آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کہ مذکور شد۔ عقول و افہام ما را مجبور می کند کہ بعد از وئے سلسلہ نبوت غیر تشریعی را در میان امت مرحومه او الیٰ یوم القیامہ جاری و ساری اعتقاد کنیم۔ زیرا کہ ایس امر باعث عزت و افتخار آن فخر رسل است۔ دور مسدود پنداشتن آن خیلے توہین اوست صلی اللہ علیہ وسلم۔ و علامت شاہنشاہ بودن غیر ازیں نیست۔ کہ شاہان گردن بلند در تحت حکم او باشند۔ اگر شاگردانِ استادے در حالتِ ادنیٰ بمانند۔ لا ریب اینچنین استاد را استاد کامل تسلیم کردہ نشود۔ و ہمچنین اگر تحت حکومتِ یک بادشاہے بجز احاد الناس و رعایائے فرومایہ نباشند۔ و ہیچ فرمانروائے ربقہ اطاعت او در گردن ندارد۔ بیگمان آن بادشاہ قابلیتِ آن ندارد۔ کہ او را شہنشاہ گفتمہ آید۔ و لقب شہنشاہ در دنیا لقب عزت است۔ نہ موجب ذلت۔ ہم بریں نسق ہماں پیغمبر از پیغمبران دیگر در رتبہ افزوں تر باشد کہ خادمانِ در گاہش برتبہ پیغمبری برسند۔ و با اینہمہ خدام او وامتیانِ او باشند۔ پس خطاب مستطاب و خشوران لے و خشور مثبت رفعت شان آنحضرتؐ است نہ موجب کسر شان۔

در حقیقت ایس غلط فہمی کہ علمائے ایں زمانہ دران

لے و خشور پیغمبر۔ و خشوران و خشور بہ اضافتِ مقلوب در اصطلاح دساتیر آسمانی ابنائے فارس پیغمبر اعظم کہ دیگر پیغمبران تابع شریعت او باشند۔ مترجم



افتاده اند (قید "ایں زمانه" از آن جهت می افزایم. که کتب بزرگان پیشین از ابطال این عقیده فاسده مملواند مثل کتب شیخ محی الدین ابن عربی و تصانیف حافظ ابن قیم و مثنوی مولانا روم و مکتوبات شیخ احمد مجدد سرهندی) ازین پیدا شده است که در فهمیدن معنی نبوت خطا کرده اند و گمان برده اند که نبی همان می باشد. که شریعت نو با خود بیارد یا بعض احکام شریعت سابقه را خط نسخ در کشد. و یا از اطاعت نبی سابق بیرون باشد. اما این سخن پرگز مطابق واقع نیست. زیرا که امور مذکوره برائے نبی لازم نیست. بلکه ممکن است. که او در قسمی ازین اقسام ثلاثه مذکوره داخل باشد. و ممکن است که در آن هیچ ازین سه امور نباشد. نه کتابی جدید آورده باشد. نه حکمی را از احکام شریعت سابقه منسوخ کند. و نه او را نبوت بلا واسطه حاصل شده باشد. و با اینهمه نبی هم باشد. چرا که نبوت يك مقام خاص است از مقامات قرب الهی و هر کس که به آن مقام فائز گردد. کار او محض اینقدر است که اصلاح حال و اعمال و معتقدات بنی آدم کند. و مردم را بسوئی حق جل و علا بکشد و دلہائے مرده را زندگی بخشد. و زمین خشك افتاده را باز سیراب سازد. و کلامیکه برائے هدایت مردم برو نازل شود. به ایشان برساند و آنچنان جماعتی فراهم آورد. که همه زندگانی خود را در راه اشاعت دین حق صرف سازند. و اعمال خود را درست نمایند. و اسوۂ حسنۂ او را دستور العمل کاردار خود کنند. الغرض این علماء نفی

نبوت از نه فهمیدن معنی نبوت کرده اند. ورنه بعض اقسام نبوت بجائے اینکه باعث کسر شان آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد. موجب رفعت شان آن افضل الرسل است.

اکثر علماء این حجت را پیش می کنند که قرآن کریم بعد از نبی اکرم صلی الله علیه وسلم نبوت را منقطع نمود است. چراکه میفرماید مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ یعنی محمد صلی الله علیه وسلم پدر کسی نیست از مردان شما و لیکن رسول خدا و خاتم النبیین است. پس صورت امکان ندارد که اکنون کسی فائز رتبه نبوت شود.

لیکن هیچ کسی از ینان قرآن کریم را وا کرده نمی بیند که الله تعالی دریں آیه وانی هدایت خاتم النبیین را بفتح تائے ارشاد فرموده است. نه بکسر تا. و خاتم بفتح تائے فوقانیه بمعنی مُهر است نه بمعنی بند کننده. و ثبت خاتم یعنی مُهر برائے تصدیق می باشد پس معنی این است که محمد صلی الله علیه وسلم مهر انبیاء است. چنانچه امام بخاری علیه الرحمة در صحیح خود معنی خاتم النبیین اینچنین کرده است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم از جمله انبیاء علیهم السلام نبی صاحبِ مهر است. و در تفسیر این آیت حدیثی آورده که از آن معلوم می شود. که برکتف مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهر نبوت بود. کاش مردم در الفاظ قرآن کریم تامل کردند. تا در مغالطه نیفتادند. اگر ایشان می دیدند که سوق کلام دریں آیت برائے کدام مقصود است. و مضمونش

چیست؟ برایشان واضح می شد که خداتعالی در ابتدائے این آیه بیان فرموده است که محمد صلی الله علیه وسلم پدر کسی از مردان شما نیست. و بعد ازاں کلمه استدرک یعنی و لکن آورده در عقب او الفاظ رسول الله و خاتم النبیین ارشاد فرموده است. و این خود ظاهر است که کلمه لکن برائے ازاله شبهتے می آید. و این سخن نیز هرکسی میداند که از فقره اول یعنی مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ این شبه ناشی میشود. که در سوره کوثر خدا فرموده است إِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْأَبْتَرُ! یعنی دشمن تو ابتر و بی اولاد نرینه است. یعنی تو ابتر نیستی بلکه به تحقیق دشمن تو ابتر است. و درین آیه خود تسلیم میکند که محمد صلی الله علیه وسلم را اولاد نرینه نیست. پس بجهت ازاله این شبه حرف لکن استعمال کرده ظاهر ساخت که ازین بیان که در دل مردم شبه پیدا میشود ما آن شبه را دور می نمائیم که محمد صلی الله علیه وسلم هر چند بطور جسمانی پدر کسی نیست. و لکن ابتر هم نیست. زیرا که او رسول خدا است پس سلسله اولاد روحانی او خیل و وسیع باشد. زیرا که هر رسول پدر روحانی امت خود است. بعد ازاں خاتم النبیین آورده بر مضمون اول مزید ترقی کرده فرمود که نه صرف بسیاری از مومنان اولاد او باشند. بلکه او مهر پیغمبران هم است که به مهر و انسان تا بمقام نبوت تواند رسید. پس او نه صرف پدر عامه مومنان خواهد بود. بلکه پدر انبیاء هم خواهد بود. الغرض درین آیت باب این قسم نبوت که

مذکور شد واکرده شده است نه مسدود. آرے این آیت باب آن نبوة را بکلی بند کرده است. که حامل شریعت نو باشد. یا بغیر واسطه آنحضرت<sup>۱</sup> حاصل شود. زیرا که اگر اینچنین نبوت باقی باشد. البته باب ابوت روحانی آن سرور بند گردد. و ابوت روحانی آن نبی جدید جاری شود. در این آیه کریمه نفی اینچنین نبوت و رسالت کرده شده است.

و همچنین علماء می گویند که رسول کریم صلی الله علیه وسلم فرموده است. انی اخر الانبیاء <sup>۱</sup> و نیز ارشاد کرده است لا نبی بعدی <sup>۲</sup> پس از روئے این احادیث بعد از سرور کائنات هیچ کس نبی نتواند شد. مگر حیف که این علماء فقره إِنِّیْ اخر الانبیاء را می بینند. و فقره دیگر که و مسجدی هذا اخر المساجد است که در حدیث مسلم با فقره مذکوره بالا موجود است. بسوئے آن مطلق التفات نمی کنند. اگر فقره إِنِّیْ اخر الانبیاء این معنی دارد که بعد از من نبی هیچ قسم نمی آید. پس دریں صورت معنی فقره دوم نیز این باشد که هیچ مسجدی بر روئے زمین بعد این مسجد من تعمیر نشود. لیکن همان گروه علماء که از إِنِّیْ اخر الانبیاء استدلال بر نفی نبوت هر قسم بعد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم می کنند باوجود موجود بودن الفاظ و مسجدی هذا آخر المساجد نه صرف مساجد دیگر تعمیر می کنند بلکه چندان مساجد بکثرت بنامی نمایند که در بعض شهرها بوجه کثرت مساجد خیل مساجد ویران افتاده است. و در بعض مقامات مابین مساجد فاصله چهل

<sup>۱</sup> مسلم کتاب الحج باب فضل الصلوة بمسجدی مکه والمدینة

<sup>۲</sup> مسلم کتاب الامارة باب وجوب الوفاء ببيعة الخليفة الاول فالاول

نراع هم بمشکل یافته میشود. اگر بباعث بعثت آخر الانبیاء هیچ انسان نبی نتواند شد پس باوجود لفظ آخر المساجد دیگر مساجد چرا بنا کرده میشود.

در جواب این سخن گفته می شود که این مساجد هم مساجد نبی کریم صلی الله علیه وسلم است زیرا که این مساجد برای همان طریق عبادت بنا کرده میشود که آنحضرت<sup>ص</sup> برای آن مسجد نبوی را تعمیر کرده بود. پس به سبب ظلیت این مساجد از مسجد نبوی جدا نیستند. پس بنائے این مساجد آخریت مسجد نبوی را نفی نمیکند.

بلے این جواب باصواب است. مگر ما میگوئیم که چنانکه مساجد روئے زمین ظل مسجد نبوی است. هم بریں نسق باوجود اِنّی آخر الانبیاء بعثت آنچنان انبیاء نیز جائز است. که نبی ما را برجائے ظل و بروز باشند. و برجائے شریعت جدیدہ آوردن پیروی شریعت محمدیہ نمایند. و محض برای اشاعت تعلیم محمدی مبعوث گردند. و هرچه یافته باشند از فیض و احسان محمد مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم یافته باشند. پس از بعثت چنین انبیاء در آخر الانبیاء بودن سید ولد آدم همان طور فتور نمی افتد چنانکه از مساجد نو که بر نمونه مسجد نبوی بنا کنند هیچ خلل در آخر بودن مسجد نبوی پیدا نمیگردد.

هم بریں نمط معنی لا نبی بعدی هرگز این نیست. که بعد بعثت سید الکونین اصلاً هیچ نبی بعثت نه پذیرد. بلکه

معنی آن هم همین است که آن نبی پیدا نگردد که شرع محمدی را منسوخ سازد. پس هر آن نبی که برائے تأیید نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم آمده باشد او را "بعد آنحضرت صلی الله علیه وسلم" نتوان گفت. زیرا که او درون دایره نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم است. "بعد آنحضرت" در آن صورت می بود. که حکم را از احکام شریعتش منسوخ میکرد. کار خردمند آن می باشد که بر هر مضمون غور تام فرماید. و در تگ هر لفظی فرارسد. غالباً حضرت صدیقه بخوف اینکه مبدا اینچنین کوتاه اندیشان در مغالطه بیفتند. فرموده است قولوا انه خاتم الانبیاء ولا تقولوا لا نبی بعده ل یعنی خاتم النبیین بگوئید. ولیکن اینطور مگوئید که بعد از او هیچ نبی نیاید. اگر بعقیده حضرت عائشه صدیقه بعد بعثت سرور عالم بعثت نبی هیچ قسم ناممکن بود. چرا مردم را از گفتن لا نبی بعده منع فرمود. و اگر عقیده صدیقه درست نبود. صحابه کرام چرا تردید قول صدیقه نکردند. پس منع کردن حضرت عائشه از گفتن لا نبی بعده ثابت میکند که بعقیده صدیقه بعد از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعثت نبی دیگر ممکن است مگر بعثت نبی صاحب شریعت یا بعثت آن نبی که از قید اطاعت و اتباع سرور انبیاء آزاد باشد. ممکن نیست. و خاموشی اصحاب کبار و اعتراض ناکردن بر قول صدیقه و امی نماید که همه صحابه مثل صدیقه دارای همین عقیده بوده اند.

افسوس بر مردم که در معانی کلام الهی هیچ غور نمی کنند و خود هم خطا می کنند و دیگران را هم در ورطه خطا می اندازند. و باز افسوس بر آن مردم که ایشان بر کسانیکه مثل شان راه غلط نرفته اند خیل اظهار غیظ و غضب می کنند. و به لقب بیدین و کافر یاد می نمایند. مگر مرد مؤمن ازین سخنان درشت نمی ترسد. بلکه او از غضب و نارضامندی خدا می ترسد. انسانی انسان را چه ضرر تواند رسانید. و غیر ازینکه او را به قتل رساند دیگر چه تواند کرد. اما مرد مؤمن از موت نمی ترسد. موت برائے وه ذریعه لقائے محبوب باشد. له کاش این مردم در معانی قرآن کریم تدبر میکردند. تا بر ایشان واضح و لائح می شد که قرآن خزانه ایست بس وسیع. و ذخیره ایست غیر نافذ. همه ما یحتاج انسانی را کفایت میکند. و در وه آنقدر حقایق و معارف بیان شده است. که در کتب سابقه عشر عشیر آن هم مذکور نیست.

اگر ایشان را این حال معلوم می شد. همچو غوک چاه بر حال تنک خود شاد نبودند بلکه در طلب راهی قرب الهی گام زدند. اگر ایشان بجائے قناعت نمودن بر الفاظ قدر اصلاح دلها می شناختند. بر لقلقه علوم ظاهری قناعت نمیکردند. بلکه می کوشیدند تا ایشان را تعلق بخدا تعالیٰ میسر آید و اگر ایشانرا این خواہش پیدا شد. البته در ایشان این جستجو هم پیدا شد که قرآن کریم تا بکدام حدی برائے انسان راه هائی ترقیات کشوده است. و آنگاه بر ایشان واضح شد که ایشان

مغز را گذاشته بر قشر قناعت در زیده اند. و پیاله تبی را پیش لب آورده آرزوئی مستی داشتند.

آخر سبب چیست که با آنکه سوره فاتحه را میخوانند و در دلها شایان آرزو گاه پیدا نمی شود. که آن انعامات که حق تعالی درین سوره بیان کرده ایشانرا نیز ارزانی گردد هر روز پنجاه بار اِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ را تلاوت می کنند. لیکن در خاطر ایشان این خیال پیدا نمیگردد که آخر آن کدام انعام است که مامی طلبیم. اگر یک نوبت هم فهمیده نماز میگذارند. دلها شایان درین فکرمی افتادند که از ”الصراط المستقیم“ و ”صراط الذین انعمت علیهم“ مراد چیست. و آنگاه عنان توجه ایشان بجانب این آیات سوره نساء منعطف می گشت. وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُوا مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَّهُمْ وَأَشَدَّ ثَبَاتًا. وَإِذَا لَا تَنِيَّهُمْ مِنْ لَدُنَّا أَجْرًا عَظِيمًا. وَلَهَدَيْنَهُمْ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا. وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا. ذَٰلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا. ۱

یعنی اگر میکردند آنچه به آن پند داده میشوند. هر آئینه بهتر بوده ایشان را و محکم تر در استواری دین و آنگه البته میدادیم ایشان را از نزد خود مزه بزرگ و دلالت میکردیم ایشانرا به راه راست و هر که فرمان برد خدا و رسول را پس اینچنین جماعت ازان مردمان اند که انعام کرده است خدا بر ایشان از پیغمبران و صدیقان و شهیدان و صالحان و چه



نیکوتراند آن گروه همشینانِ این بخشایش است از خدا و بسنده است خدای دانا.

ازین آیات هویدا میشود که مراد از هدایتِ راهِ گروهِ منعم علیهم داخل کردن است در زمرهٔ انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان. هرگاه خدا تعالی بواسطهٔ رسول خود ارشاد فرموده است که ما هر روز قریباً چهل بار پیش خدا ایستاده از برای خود صراطِ مستقیم بطلبیم. و تفسیرِ هدایتِ صراطِ مستقیم که خود خدا فرموده است این است که در گروه انبیاء و صدیقان و شهیدان و صالحان داخل کرده شود. پس چگونه امکان دارد که من کل الوجوه بروئے این امت بابِ نبوت مسدود باشد. آیا این هزل نمیگردد؟ و شانِ حق تعالی از تمسخر بالا ترا است. آیا ممکن است که او تعالی از يك طرف با مردم تأکید کند. که از من همان انعامات را طلب کنید که بر انبیاء و صدیقان و شهدا و صالحین کرده ام. و باز از جانب دیگر بگوید که من این انعامات را برای دوام بروئے این امت بند کرده ام حاشا و کلاً ذات او سبحانه و تعالی از جمله نقائص مبرا است. و از همه عیوب منزّه. اگر او تعالی این انعامات را بروئے خلائق مسدود میکرد در سوره فاتحه ما را هرگز تلقین طلبِ هدایت بسوئے راهِ گروهِ منعم علیهم نمی فرمود. و نیز در تفسیر صراطِ مستقیم هرگز نفرموده که انسان بذریعۀ اتباع و اطاعت این رسول در زمره انبیاء هم داخل میشود.

گفته می شود که در سورهٔ نساء مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ

وارد شده است نه مِنَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - لهذا مراد این آیت شریفه این است که خاصان این امة همراه انبیاء باشند نه داخل زمره انبیاء. لیکن این معترضان نمی اندیشند که در آیه کریمه خدا تعالی محض بر ذکر انبیاء کفایت نفرموده است. بلکه با ذکر انبیاء صدیقین و شهدا و صالحین را نیز یاد فرموده است. اگر بسبب لفظ ”مع“ معنی این آیه آن است که این مردم می گویند درین صورت این هم واجب التسلیم خواهد بود که درین اُمت هیچ کدام صدیق هم نخواهد بود. بلکه محض اینقدر است که چند افراد این امت با صدیقان باشند نه داخل زمره صدیقان. و نیز هیچکس شهید هم درین امت نباشد آری این قدر باشد که بعض مردم در رکاب شهداء باشند نه داخل زمره شهداء. و نیز صالح هم هیچکس نتواند بود بلکه چندی از ایشان محض در معیت صلحاء باشند یا بلفظ دیگر اینکه جمیع افراد این امت از همگی مدارج تقوی محروم باشند. و نصیب ایشان صرف این قدر باشد که ایشان در انعام یافتن همراه کامل افراد امم سابقه که باعلی مدارج تقوی رسیده اند شامل کرده خواهند شد و بس. آیا هیچ مسلمانی اینچنین خیال در دل می تواند گذرانید؟ زیاده ازین توهمین قرآن کریم و اہانت نبی رؤف رحیم و تحقیر و تذلیل دین اسلام دیگر چه تواند شد. که در امت محمدیہ مردم نیکو هم نباشند صرف اینقدر باشد که چند نفر ازین امت بانیکو امم سابقه شامل کرده شوند.

الغرض اگر بر لفظ ”مع“ زور داده سلسله نبوت را بند کرده آید لا محاله نتیجه اش غیر ازین نمی بر آید که بر روی مسلمانان دروازه صدیقیت و شهادت و صلاح نیز مسدود باشد.

اما حقیقت سخن این است که معنی لفظ ”مع“ محض همین نمی باشد که دو چیز یا دو کس در یک جائی یا در یک زمان با هم شریک باشند. بلکه این لفظ گاهی برای اشتراك مناصب و مدارج هم استعمال کرده می شود. چنانچه حق تعالی فرموده است: **إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَجَاتِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ نَصِيرًا - إِلَّا الَّذِينَ تَابُوا وَأَصْلَحُوا وَاعْتَصَمُوا بِاللَّهِ وَأَخْلَصُوا دِينَهُمْ لِلَّهِ فَأُولَئِكَ مَعَ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَوْفَ يُؤْتِي اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ أَجْرًا عَظِيمًا - ۱** یعنی هر آینه منافقان در طبقه زیر ترین انداز آتش - و نیایی ایشان را هیچ یاری دهنده مگر آنانکه توبه کردند و صلاح پیش گرفتند و چنگ زدند با خدا و خالص کردند دین خود را برای خدا پس آن گروه مع المومنین باشند و زود باشد که خدا بد بد مومنان را مزه بزرگ.

درین آیت برای تائبان و نیکوکاران و فرمانبرداران خالص لفظ ”مع المومنین“ مستعمل شده است. پس اگر معنی ”مع“ صرف ”همراه“ کرده شود مفهومی غیر ازین نباشد که با وجود اینهمه نیکوئیها که ایشان کنند باز هم مومنان خالص نگردند. بلکه محض با مومنان همراه کرده شوند. و این امر بالبداهت باطل است لهذا معنی ”مع“ گاهی برای اشتراك فی

المنصب والدرجة هم باشد. و درین آیه کریمه **أُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ** نیز لفظ "مع" افاده معنی اشتراك فی الدرجة و فی المرتبه می دهد.

محض همین آیت تصدیق مدعائے مانمیکند بلکه از خیل آیات کلام الله مستفاد می شود که باب آن نبوت برین امت مفتوح است که ظل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم باشد. و بجهت اشاعت نبوتش عطا کرده شود و به اطاعت و غلامی آنحضرت حاصل آند چنانچه خدا تعالی در افتائے ذکر آن سرور صلی الله علیه وسلم و ذکر امت او در سورة اعراف میفرماید: **قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنْزَلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ - وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ - يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا يَاتِينَكُم رُسُلًا مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمُ الْإِثْمَ فَمَنْ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ -**

یعنی بگو جز این نیست که حرام کرد پروردگار من کارهایی ناشائسته را آنچه پیدا ست ازاں و آنچه بنظر دقیق بر بدی آنها پی توان برد و گناه را تعدی ناحق را. و آنکه شریک سازید بخدا چیزی را که خدا هیچ دلیل براں نازل نکرده است. و اینکه بگوئید بر خدا آنچه نمی دانید. بر هر گروه را میعاد نیست پس چون بیاید مدت آنها. پس ماندن نتوانند يك ساعتی و نه پیش توانند شد. اے فرزندان آدم اگر بیایند به شمار رسولان از میان شما که بخوانند بر شما آیتهایی مرا. پس هر که پرپیزگاری کند

وکار خود را به صلاح آرد پس نیست هیچ ترسے بر آنها و نه ایشان اند و پگین شوند.

ازیں آیت پُر بشارت روشن است که دریں امت نیز رسولان خدا مبعوث گردند زیرا که حق جل و علا در اثنائے ذکر امت محمدیہ فرموده است که اگر نزد شما رسولان بیایند باید که ایشان را قبول کنید. ورنه در عذاب گرفتار شوید.

ایں نتوان گفت که دریں آیت لفظ اما وارد شده است که دلالت بر شرط می کند. چرا که بعد از واقعه خروج آدم علیه السلام نیز ہمیں لفظ اما را ارشاد فرموده است. علاوه بریں اگر لفظ اما را برائے شرط ہم قرار داده شود باز ہم ظاهر میشود که سلسله نبوت را خدا تعالیٰ بند نفرموده است زیرا که ایں امر خلاف شان اوست که ہر امرے را کہ قطعاً مسدود و مقطوع ساخته باشد باز آن را بطور شرط بیان نماید.

و ہمچنین خیلے شواہد و نظائر از قرآن کریم و احادیث رسول رؤف رحیم مثبت ایں مدعا است کہ باب نبوت مطلقاً مسدود نیست. چنانچه آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بار بار مسیح موعود را بہ لقب نبی اللہ یاد فرموده است. اگر بعد از حضرت محمد مصطفیٰؐ نبی ہیچ قسم قابلیت بعثت نمیداشت. چرا آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم مسیح موعود را بہ لفظ نبی یاد مے فرمود.

﴿دعوت الامیر فارسی۔ صفحہ ۳۸ تا ۶۳﴾